

انقلاب و ضدانقلاب

در روسیه

- انقلاب دوگانه
 - سیاست و اقتصاد
 - اکبر سوسیالیستی بود
 - از کمونیسم جنگی: تازیپ «سیاست نوین اقتصادی»
 - پیروزی ضدانقلاب
 - پیشرفت کاپیتالیستی روسیه
 - ضدانقلاب در عرصه عمل
-

حزب کمونیست انترناسیونال

با زدن هر چه پیشتر آفتاب گونیم بین امپریالیستیها ماهیت واقعی روسیه را پیش از پیش عیانتر ساخته است. که دقیقاً بدانند يك کشور امپریالیستی غرب با تمام مقدرات عملی و فکری و اخلاقی و اقتصادی هم تنها و تنها از آشکاره افکارشان می باشد. بهیچ خاطر نیز ما را با احزاب ساخت مسکو و تروتسکیستها که معتقدند دولت روسیه هنوز "دولت کارگری با ماهیت متغیر" دولتی که برای ساختن اقتصاد غیر سرمایه داری وظایف سنگینی دارد - کاری نیست.

در تمام دنیا بورژوازی (درلیاس مارکسیست) سعی دارد تا از شکست جوش و خروش انقلاب بی ۱۹۱۷-۱۸ بهره گرفته و انقلاب اکتبر را به لوث بکشد. و بدین طریق برای جلوگیری از انقلاب پسرولتسری و سوسیالیسم سعی دارد تحت لوای "سوسیالیسم واقعی" پرولتاریا را از مبارزه بر علیه بازار کار مزدی و سودبازدار که در واقع این يك خیال عام استعمار نویسی پیش نیست.

در کشورهای سرمایه داری غرب هم تمام تهیج (پروپاگاندا) بورژوازی در راه جلوگیری از مبارزه متحد پرولتاریا بر علیه تولید کاپیتالیستی و گمتری "دموکراسی" می باشد.

در اکثر کشورهای "نامتحد" بورژوازی بومی از زمانیکه حاکمیت خود را برقرار کرده است سیاستوارده و لژی قلابی روسیه استفاده نکرده بلکه "راه سوم" یعنی به اصطلاح آنها نه کمونیسم نه کاپیتالیسم را تبلیغ میکند.

در این کشورها جهت تهیج (پروپاگاندا) حرکتی خرد بورژوازی و بورژوازی نوفاشته تمام با روحی و پیش از همه با این بهانه که انقلاب اکتبر عرصه را بر یک "شیوه جدید" از استثمار و یک "شیوه جدید" از امپریالیسم تنگ کرده است / مناسب با "خود ویژگی هر کشور" پرولتاریای آن را به ایجاد "سوسیالیسم ملی" دعوت می نماید.

همه اینها نشان دهنده فریب و خیل بزرگ در راه فلج کردن مبارزات آزادیخواهان پرولتاریا می باشد. در واقع سیاست بورژوا - امپریالیستی دولت کنونی روسیه ادامه منطقی انقلاب اکتبر نیست بلکه نتیجه خدا تعالی است که می باشد. متغله ای که باعث از هم گسیختگی پیوند انقلاب پرولتسری در کشورهای سرمایه داری و گذار به سوسیالیسم در خود روسیه شد / آنجا که امروزه يك دولت سرمایه داری "روس بزرگ" که گرایش کهن امپریالیستی در روسیه تزاری را رشد داده / مبدل شده است.

امروز انقلاب بیون مبارزی که خواهان مبارزه برای سوسیالیسم علمی هستند و جوانان نیکه خواهان رسیدن به مثله تئوریک و تاریخی آزادی پرولتاریا می باشند / به انقلاب پیروز مندر اکستبر و از هم کوبیده شدن آن توسط خدا تعالی غلبه میخورند / خود تنگی است بزرگ برای به اصطلاح نمایندگان و حاکمان که در زیر ماسک سوسیالیسم مخفی شده اند.

بهیچ خاطر مبارزات تئوریک که در بین بینا هنگام انقلاب بی ایران و کردستان وجود دارد / دقیقاً مواجه با همین "مثله روس" می باشد. درک از ساختار اجتماعی و اقتصادی و به این ترتیب نقش آنها در مبارزه انقلابی و مهمتر از همه ارزیابی از تجارب واقعی انقلاب ایران در این سالهای اخیر و چمبندی از جنبش انقلابی ایران و کردستان بیش از همه ضروریست. چمبندی ای که نه بطور فرمالیته بلکه از زاویه تئوریک / در خدمت می آن مواضع مارکسیستی قلابی - ازبویولیسیم تا استالینیسیم / از صدها تا مائوئیسم - باید انجام گیرد. مواضعی که ترمز در راه گسترش واقعی انقلاب بسرای رادیکالیزه کردن جنبش توده پرولتاریا و تهیدستان و استثمارشوندگان / بوده اند.

روشن است که با شناخت لازم و منحص / بویژه در چهار سال اخیر در رابطه با واقع عمیق انقلاب بی کمپودیک حزب مارکسیست واقعی فارخ از تمام توهمات بورژوازی و خرده بورژوازی و تمام معنی انترناسیونالیست که بتوانند بینا هنگام مبارزه در راه برتری تئوری و برنامه سوسیالیسم علمی در برگیرند / محسوس می باشد.

آنچه که تاکنون توسط ما به فارسی تهیه و ترجمه شده است :

— درباره فداثیان

— رجوع به برنامه کمونیستی انقلابی مارکس و لنین شامس !

۱ - درباره حزب مستقل پرولتاریا

الف - پایه های سازنده حزب کمونیست در تمام جوامع یکسان است.

ب - حزب کمونیست ضرورتاً بین المللی است.

۲ - حزب کمونیست انترناسیونال چیست و چه میخواهد ؟

۳ - خطابه شورای مرکزی به اتحادیه سراسری کمونیستها (لیک) مارکس.

۴ - تظاهرات گزارش مربوط به دمکراسی بورژوازی و دیکتاتورسور پرولتاریا - لنین.

— انقلاب و خدا انقلاب در روسیه

"حزب کمونیست انترناسیونال"

انقلاب دوگانه

در آغاز قرن کنونی / روسیه در وضعیتی فوق‌العاده انقلابی بسر میبرد. اما همه مارکسیستها توافق داشتند که انقلابیکه در دستور روز است / بورژوا دمکراتیک میباشد.

نیازهای بقایای تزاریم وی را مجبور ساخته بود که سرمایه داری را / در درون سیستم - فئودالیم دولتی خود / تحمل کند و حتی تا اندازه‌ای به توسعه آن یاری رساند. در کنار ورزی / شکل - ها / اشتراکی میر "mir" رو بنا بودی گذاشته بودند. علت آنها الحاق سرواز و بیشتر تولید برای بازار بود / و همانطور که لنین در ۱۸۹۴ نشان داد / معمول شدن مالکیت خصوصی بر کار تولید (سوداگری) و روند تقسیم دهقانان به طبقات متفاوت / اموری غیر قابل برگشت بودند. اما این توسعه‌ای جزئی بشمار میرفت چرا که طوق حق فئودالی / اشکال کهن مالکیت و قیمومت / باران تقسیم مالکین ارضی و نظیر اینها سدا می‌بودند. همه این موانعی را که حکومت مطلقه در حفظشان به سختی میکوشید / دهقانان میبایست از سر راه بر میداشتند.

در رابطه با صنعت / این خود تزاریم بود که سرافرازی تولید حداقلی از تسلیحات / توسعه صنعتی را تا حدودی تشویق کرده بود. اما تأسیسات صنعتی صرفاً به چند مرکز بزرگ محدود میشدند.

بورژوازی از یک جهت از سرکوبی که توسط دولت فئودالی بر کارگران اعمال میشد سود میبرد / اما بنوبه خود از عدم آزادی حرکت / عدم خود مختاری و کنترول خویش بر قدرت سیاسی واداری رنج میکشید بطور خلاصه / معمول شدن سرمایه داری / اشکال کهن تولیدی و ساختارهای اجتماعی را تجزیه کرده و تحت تاثیر قرار داده بود. اما توسعه اشکال نوین توسط تزاریم محدود میشد. نتیجه آنها بحران اجتماعی و سیاسی و متداوم بود / به‌دیکه تقریباً همه طبقات خواهان تغییر وضع بودند چنانکه لنین در ۱۹۰۵ میگوید: "در روسیه امروز / حتی دوک‌های بزرگ هم انقلابی اند".

هرچند طبقات چندی انقلابی بودند / اما هر کدامشان به درجات مختلف و با اهداف متفاوت / به خصوص که در این وضعیت انقلاب بورژوازی / پرولتاریا معرف چنان وزنه و خود مختاری بود که نه در انگلستان قرن هفدهم / نه در فرانسه قرن هیجدهم و نه حتی در آلمان ۱۸۴۸ نمونه‌ای دیده شده بود. بنا بر این شگفت آور نیست که بورژوازی روسیه بیش از بورژوازی آلمان از خود ترس و بی‌ارادگی بروز میداد. البته وی خیلی دلش میخواست که از سر دولت تزاری / مالکین فئودال / بوروکراسی زائد و مزاحم (پارازیت) و غیره خلاص شود و قدرت سیاسی را بدست گیرد. اما متیرسید که نتواند توده‌های روستائی و بخصوص پرولتاریا را کنترل کند / از خطر انقلابی که توده‌ها را به صحنه عمل بکشد واهمه داشت / آرزوی این بود که بتدریج دولت فئودالی را درجه بورژوازی شدن "صلاح" کند. سرانجام هم فقط بخاطر تلاشی تزاریم در جنگ بود که بورژوازی بدنبال انقلاب کشیده شد و کوشید آنرا کنترل کرده و جمهوری بورژوازی خویش را مستقر سازد.

جیونی بورژوازی و خودداری وی از برعهده گرفتن وظایف انقلابی خویش باعث آن میشد که قادر نباشد توده‌های غرده بورژوا را تحت رهبری خود بگیرد / بویژه دهقانان را که محتاج آزاد شدن از یوغ مالکین ارضی و باج و غراج بوروکراسی تزاری بودند / زمین و آزادی میخواستند و واقعاً انقلاب بی بودند. اما برخلاف توهمات رهبران سیاستان / صرفاً در رابطه با ساختارها و مناسبات ماقبل کاپیتالیستی انقلابی بشمار نمیتوانستند بروند.

در مقابل این وضعیت / حزب سوسیال دمکرات روسیه به سه گرایش تقسیم شد. منشیوکیا از این امر که روسیه هنوز برای سوسیالیسم آمادگی ندارد و انقلاب هنوز میباید وظایف بورژوازی را به انجام برساند / نتیجه میگرفتند که پس رهبری این انقلاب هم بر عهده بورژوازی قرار دارد و پرو- لتاریا باید از مبارزه انقلابی این بورژوازی پشتیبانی کرده / در سرنگونی تزاریم به وی یاری رسانند و وی را بقدرت بنشانند. و آنوقت به اپوزیسیون گذر کند. تا چنین هنگامی / از نظر ایشان هر عمل خود مختارانه سیاسی پرولتاریا مردود شمرده میشد چرا که ممکن بود "وحدت انقلابیون

ما امیدواریم با این حرکت خود و ترجمه یکسری از معالات تهیه شده در سال ۱۹۲۶ که در نشریه (Le prolétaire) بزبان فرانسو چاپ شده و قرارداد آن در اختیار جیبش آگاه پرولتاریای ایران و کردستان در سطح وسیع / سهم هرچند ناچیزی در رابطه با وظایف انترناسیونالیستی حزب کمالیا واقع آثار و اندیشه کمونیستی برای شناخت روسیه از آغاز تا زمانیکه به امپریالیسم مبدل گشته / در راه پاسخگونی به همفلات جنبش داشته باشیم.

حزب کمونیست انترناسیونال

را درهم بشکند و بورژوازی را به آغوش تزاریسم براند.
 تروتسکی حق داشت که در مقابل با منشویکها از وضعیت رستی و بالاخره ناتوانی بورژوازی روسیه سخن بگوید و حزب رهبری انقلاب بورژوا دموکراتیک را از آن پرولتاریا بداند در عین حال باید بیاد داشت که اشتباه وی این بود که نتیجه میگرفت که از این پس بورژوازی بهیچ وجه قادر به رهبری ^(۱) قبیح انقلاب بورژوازی نیست و آنکس / درهم شکسته و نابود شدن جنبش مستقل طبقاتی پرولتاریا در همه جا برنامه مزدی پرولتاریا برای رهبری انقلاب دموکراتیک از پنجاه سال پیش تا کنون مهر رد زده است / و این امر مانع از آن نشده که طبقات بورژوا یا طبقات ماقبل آن هر چند با ضعف و ناپیکیری / رهبری این انقلابها را بدست گیرند. برخی از طرفداران تروتسکی برداشت های نادرست خود را به آنجا رساندند که منکر هر نوع واقعیتی برای انقلاب های ملی - دموکراتیک در قرن بیستم شده اند و یا از پیش خود به این انقلابها ماهیت پرولتاریائی نسبت دادند. دشوار است بتوان گفت کدامیک از این دو برداشت بوج دارای نتایج سیاسی شوم تری است! اشتباه دوم تروتسکی در نگرش وی به "تداوم" انقلاب قرار داشت. هر چند محول کردن رهبری حتی انقلاب بورژوازی به پرولتاریا درست بوده / ولیکن اشتباه بود که از اینجا نتیجه گرفته شود که تغلبیه سیاسی / مستقیماً پرولتاریا را بسوسیالیسم گذر خواهد داد در واقع تروتسکی سال ۱۹۰۵ همان اشتباه منشویکها را مرتکب میشد / اشتباهی که عبارت بود از طرح مسائل انقلاب روسیه در عباراتی ملی (درون کشوری). آنها میگفتند روسیه آمادگی سوسیالیسم را ندارد / بنا بر این پرولتاریا باید رهبری انقلاب و قدرت سیاسی را به بورژوازی بسپرد و جواب میداد که بورژوازی قادر نیست انقلاب خویش را به انجام رساند / این پرولتاریاست که باید این انقلاب را رهبری کند و هنگامیکه به قدرت رسید به اقدامات بورژوازی "خود را محدود نخواهد کرد بلکه به سوسیالیسم گذر خواهد کرد.

اما بلشویکها و رد پرولتاریا به انقلاب روسیه را بعنوان مقطعی از مبارزه بین المللی وی در نظر میگرفتند / یعنی درست همان کاریکه مارکس و انگلس در آلمان ۱۸۴۸ انجام داده بودند. در این معناست - و نه در معنای گذار بیواسطه به سوسیالیسم - که ایشان از "تداوم" انقلاب سخن میگفتند: "هم بفتح ماست و هم وظیفه ما که انقلاب را تداوم بخشیده تا جاییکه پرولتاریا قدرت را در کشورهاشیک در مقیاس جهانی تعیین کننده اند به تصرف خود درآورد" (مارکس - خطابه شورای سراسری به اتحادیه کمونیستها - ۱۸۵۰).

در آلمان آن زمان / همچنانکه در روسیه ۱۹۱۷ / انقلاب هنوز مبیایست اشکال ماقبل کا - بیتالیستی را از سر راه خود برمیداشت نمیتوانست دفعتاً به سوسیالیسم گذر کند. اهدائاتی آن عبارت بودند از تقویت مبارزه و پیروزی پرولتاریا در بیشترفته ترین کشورها. لنین درست مانند مارکس و انگلس / بر تفاوت میان اهداف بلاواسطه محلی و اهداف بین المللی و عام تأکید میکرد وی گویند میکند که: "محتوای اجتماعی (خوب توجه کنید: محتوای اجتماعی) انقلاب آینده روسیه نمیتواند جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان باشد". و در همان حال با تأکید اعلام میدارد که: "وظیفه پرولتاریای روسیه آنستکه انقلاب بورژوا دموکراتیک را در روسیه به پایان برد تا (خوب توجه کنید تا) بتواند انقلاب سوسیالیستی را در اروپا شعله ور سازد" (مجموعه آثار - اکتبر ۱۹۱۵ - جلد ۲۱ - ص ۴۱۱).

تعداد عباراتی که لنین در آنها بر خصوصیت "میان راه روانه" (modeste) و غیرسوسیالیستی اهداف بلاواسطه انقلاب در روسیه تأکید میگذارد چنان زیاد است که ما مجبوریم فقط چندناشی از آنها را نقل کنیم. وی در هفتمین کنفرانس حزب در پتروگراد در ماه مه ۱۹۱۷ اعلام میدارد: "ما نمیتوانیم ^(۲) معمول کردن" سوسیالیسم باغیم / این کار بدترین حماقتهاست. ما باید سوسیالیسم را توسیه کنیم (خوب توجه کنید: توسیه کردن (preconiser)) و چنین است که موی بر اندام همه طرفداران سوسیالیسم بلاواسطه راست میشود. رهبر پرولتاریا تصرف قدرت سیاسی

را موعظه میکند اما نه برای "معمول کردن" سوسیالیسم و آنها حق دارند بپرسند که پس تصرف قدرت به چه منظور؟ لنین پاسخ میدهد: "معمولهای نمایندگان کارگران و دهقانان باید قدرت را بدست گیرند / اما نه بمنظور ایجاد یک جمهوری بورژوازی از نوع متعارف و نه برای گذار مستقیم به سوسیالیسم. این غیر ممکن است پس چه منظور؟ آنان باید قدرت را تصرف کنند تا بتوان - نخستین شرایط و اقدامات تیرا که میتوان و باید انجام داد و میتوانند در تدارک (خوب توجه کنید: تدارک) این گذار موثر باشند / اتخاذ کرد" (مجموعه آثار - جلد ۲۴ - ص ۲۴۰). البته این عمن تدارک عم امری محلی نیست بلکه بین المللی است / چنانکه لنین هم در "نامه خدا" - حائلی با کارگران سوئیس (۱۹۱۷) میگوید: "پرولتاریای روسیه صرفاً با نیروی خویش نمیتواند انقلاب سوسیالیستی را پیروزمندانه ببایان رساند. اما میتواند به انقلاب روسیه بُردی ببخشد که بهترین شرایط را برای انقلاب سوسیالیستی فراهم خواهد ساخت و بیک معنی این انقلاب را آغاز خواهد کرد. وی میتواند شرایط را برای مداخله متحد اصلی خویش در نبرد تعیین کننده فراهم آورد / متحدی با بیشترین وفاداری / بیشترین اطمینان: پرولتاریای سوسیالیست اروپا و آمریکا" (مجموعه آثار - جلد ۲۳ - ص ۴۰۱ - تأکید ها از لنین).

سألهای متعددی قبل / همزمان و پس از انقلاب / بلشویکها بهمین گونه تکرار میکردند که غیر ممکن است بتوان فقط در روسیه بسوسیالیسم گذر کرد. اما در اینصورت / منشویکها / آثار - نیستها و استالینیستها و غیره باید صدا میپرسند: اگر نمیشد در روسیه سوسیالیسم ساخته شود / پس دیگر چه لزومی داشت که قدرت سیاسی تصرف شود؟ چگونه میتوان انقلاب اکتبر را غایسته صفت "سوسیالیستی" دانست؟ پاسخ ما ساده است: خطلهای سوسیالیستی اکتبر را نباید در قلمرو اقتصادی و اجتماعی جستجو کرد / بلکه این خصوصیت سوسیالیستی در قلمرو سیاست وجود دارد. بطور کلی و نه فقط در روسیه / تمایز میان این دو قلمرو چنان مهم است که لازم میدانیم بر آن مکث کنیم.

سیاست و اقتصاد

مارکسیسم نشان داده است که پایه همه روابط اجتماعی را روابط تولیدی تشکیل میدهند و دولت ابزار تسلط یک طبقه بر سایرین عموماً در دست طبقه ای قرار دارد که قدرت اقتصادی نیز در اختیارش است. اما تحریف مکتبی و ضد دیالکتیکی این نظریه / دولت را صرفاً "بازتاب" و یا "روینا"ی روابط اقتصادی میدانند و خیال میکنند که دولت پرولتری یا سوسیالیستی هم باید بیک اقتصاد - سوسیالیستی مبتنی باشد / همانطور که دولت بورژوازی بر پایه اقتصادی سرمایه داری استوار است چنین شعائی براحتی مسئله گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم را از قلم میندازد و ترمز مرکزی مارکسیسم یعنی دیکتاتوری پرولتاریا را فراموش میکند.

پرولتاریا برای رهائی یافتن و رهائی دادن تمامی بشریت / باید روابط کاپیتالیستی تولید را درهم بکوبد. باین منظور / وی باید از درهم کوبیدن دستگاه سلطه و تقیدی که از این روابط تولیدی دفاع و حراست میکند / یعنی از درهم شکستن دولت بورژوازی آغاز کند. اما این کافی نیست. زیرا هر چند این انقلاب سیاسی / یعنی درهم کوبی دولت کاپیتالیستی / میتواند در مدت زمان بسیار کوتاهی واقعیتی باشد / اما انحلال روابط کاپیتالیستی تولید نیازمند دوره ای طولانی خواهد بود. در واقع / صرفاً هدف "سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان" نیست. هدف عبارتست از امحای عملی همه موانعی - (مثل روابط پرکانتیلی - گردش کالایی - کاپوریزی - سرمایه و قانونمندبهایش) که مانع از آن میشوند که جامعه در مجموع خویش بطور بلاواسطه نیروهای مولده / تولید کنندگان و تولیدات کار اجتماعی را در اختیار خویش بگیرد. هدف عبارتست از خرد کردن خود مختاری بنگاهها و شیوه ارتباطات آنها از طریق مبادله / الفای نه فقط بول بلکه هر نوع احتساب ارزشی / وامحای آن تا مفهوم "بازده ارزشی" بمنظور رسیدن

به تمرکز دادن و برنامه ریزی تمامی فعالیت انسانی منحصرأ بر مبنای فایده اجتماعی (social utility) و اینها نیازمند دهها و حتی صدها سال است.

در طول این دوره گذار از سرمایه داری به کمونیسم "سازمان سیاسی جامعه نمیتواند جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا چیز دیگری باشد" (مارکس - نقد برنامه گوتا). چسرا؟ دقیقاً بخاطر اینکه این دوره دارای روابط اقتصادی با ثبات و منجمدی نیست / بلکه برخوردار از اقتصاد است که بگفته مانیفست / "متضاد" میباشد / اقتصادیک در آن قوانین متقابل بطور همزمان عمل میکنند / و فقط بخاطر گرایش دینامیک یا پویایی با برجا میماند. زیرا در این دوره روابط کاپیتالیستی بخنای به حیات خویش ادامه میدهند / به عمومیت یافتن گرایش دارند / موجب پیدایش مجدد و یا تقویت آن نیروهای اجتماعی میشوند که منافعتان با این مکانیسم اقتصادی یکسان است. زیرا پرولتاریا به طبقه مسلط بر جامعه ارتقاء یافته اما قانونمندیهای سرمایه همچنان بر بخشی از اقتصاد تاثیر میگذرانند و هر روز بمنظور تحدید میدان عملشان و درهم کوبیدن گرایشهای اجتماعی معلول آنها باید "بطور مستبدانه وارد عمل شود".

اگر پرولتاریا به قدرت دولتی نیاز دارد / دقیقاً به این خاطر و تا آنجائیست که اقتصاد هنوز سوسیالیستی نیست. بعضی اینکه روابط تولیدی از تعینات کاپیتالیستی خلاصی یابند و عادات کهنه اجتماعی تغییر یابند / بعضی اینکه تقسیم و ضرورت قیود اجتماعی نیز از میان برود / دولت نیز رو به محو شدن خواهد گذاشت. تا هنگامیکه دولت پرولتری وجود دارد / به هیچوجه بر اقتصادی که خاص خودی باشد متکی نیست / دارای پایه "اقتصادی" هم نیست چرا که در پی دگرگون کردن اقتصاد است. و دقیقاً به همین دلیل است که باید انقلابی باشد و بر زور و ترس^(۳) تکیه کند.

شکی نیست که هر قدر دولت پرولتری بتواند با سرعت بیشتری روابط کاپیتالیستی را مورد حمله قرار داده و به اینترتیب نیروهای اجتماعی مخالف خویش را "ریشه کن" کند / موقعیتهای اطمینان بخش تر خواهد شد. اما نباید فراموش کرد که گذار از سوسیالیسم به کمونیسم کاملاً کلمه / فقط در مقیاس جهانی امکان پذیر است. این البته بهیچوجه به این معنی نیست که دیکتاتوری پرولتری محدود در بخشی از جهان نمیتواند از قلمرو خود روابط سوسیالیستی را معمول دارد. کاملاً برعکس / یعنی اینکه مبارزه پرولتاریا مبارزه بین المللی است و "قدرت گیری" واقعی آنست که وی قدرت را در کشورهای تعیین کننده در جهان بدست آورد.

در رابطه با این هدف مرکزی و اولی مبارزه طبقاتی / حتی وقایع با شکوهی مثل تفرقه قدرت در یک کشور یا در یک قاره بخشی از مبارزات جزئی و پیروزیهای جزئی ای بشمار میآیند که همواره ممکن است مورد شوال قرار گیرند. مبارزه برای چنین اهدافی / هر قدر هم که مهم باشند / هرگز نباید به تنهایی هدف یا غایتی در خود در نظر گرفته شود. اکتساب واقعی جنبین پیروزیهای / هر قدر هم منظم باشند / حاصل هر مبارزه جزئی است / سازمانیابی روزافزون پرولتاریا برای مبارزه انقلابی / تقویت مبارزه برای هدف کلی. به همین خاطر است که حتی در یک کشور سرمایه داری پیشرفته هم گذار به اشکال کم و بیش سوسیالیستی اقتصاد / تابع مبارزه بین المللی برای تصرف قدرت باقی خواهد ماند. و هرگز نباید مزاحم این مبارزه شود بلکه باید به آن خدمت کند. تا هنگامیکه پرولتاریا قدرت را فقط در یک یا چند کشور بدست آورده / در پی آن نیست که در آنجا "بهت سوسیالیستی" بنا کند / بلکه میکوشد دژی برای انقلاب جهانی برپا کند.



پس حتی در یک کشور سرمایه داری پیشرفته هم خصومت "سوسیالیستی" یک دولت بیشتر به نقشی که در مبارزه طبقاتی بین المللی ایفا میکند بستگی دارد و نه به اعمال اقتصادی

بلا واسطه ای. این امر در یک کشور عقب افتاده و علاوه بر این تخریب شده در جنگ و جنگ داخلی صدق بیشتری میکند. حال این سؤال پیش میآید که فدراسیون جمهوریهای شورائی را در چه حدود میتوان سوسیالیستی دانست؟ لنین در ۱۹۲۱ در دهمین کنگره حزب کمونیست روسیه پاسخ میدهد: "حتی یک کمونیسم هم پیدا نمیشود که انکار کند که "جمهوری سوسیالیستی شوروی" یعنی اینکه قدرت شوراهای بر آنست که گذار به سوسیالیسم را واقعیت بخشد / و نه اینکه رژیم کنونی یک رژیم سوسیالیستی است".

لنین "سوسیالیسم" را در رژیم اقتصادی روسیه / در ملی کردن زمین و صنایع بزرگ / در کنترل دولت و یا در انحصار بازرگانی خارجی نمیجوید. بلکه آنرا در نیات قدرت شورائی / در طرح (پروژه) های آن / در برنامه ای / یعنی در ماهیت سیاسی آن میبیند. زیرا هر چند که "محتوی اجتماعی" اکتبر ۱۹۱۷ نمیتوانست جز "دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی پرولتاریا" و دهقانان باشد چرا که این محتوا را شرایط روسیه تعیین میکرد. ولی شکل سیاسی آن فراتر از اینها میرفت. دقیقاً به این خاطر است که طبقه رهبر ایمن انقلاب طبقه ای بود بین المللی چرا که پرولتاریا روسیه مستقیماً با شرایط انقلاب بین المللی در پیوند قرار داشت. بنا براین این خصوصیات و دستاوردهای سیاسی انقلاب اکتبر - که مهمترین آنها را نشان خواهیم داد - هستند که معرف ماهیت پرولتری آنند.

نخستین جنبه خالصاً پرولتری اکتبر / گستن از جبهه جنگ امپریالیستی بود. پس از سر - نگرانی تزاریم در فوریه / بورژوازی روسیه با دادن شعار "دفاع از انقلاب و دموکراسی" میخواست تا عمق در جنگ امپریالیستی برود. بدون شک شعار صلح بلشویکی که یکی از شعارهای مخصوص تصرف قدرت نیز بود / به روحیه سربازان / که اکثرشان دهقان بودند / پاسخ میگفت. چسرا که آنها جانان از جنگ بلب رسیده بود. اما ایمن شمار خیلی فراتر از شمار مرفأ طبع - طلبانه میرفت. این نه جنگ بطور کلی / بلکه جنگ امپریالیستی است که قدرت شوراهای با آن

مخالفت است. وی با بیرون آمدن از این جنگ برولترهای تمام جهان را به شکست طلبی انقلابی (défaite révolutionnaire) فرا میخواند / از آنان میخواهد که اتحاد مقدس را درهم شکنند و جبهه طبقاتی بین المللی را تشکیل بدهند و جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی^(۴) بمنظور سرنگونی بورژوازی تبدیل کنند.

و همینست که نشان میدهد کدام طبقه دولت شوراهای رهبری میکرد. هیچ طبقه دیگری هر قدر هم قابلیت انقلابی زیاد باشد / جز پرولتاریا قادر نیست در چنین موضعی قرار گیرد. موضع انترناسیونالیسم پرولتری / کانیست شعار "همزیستی مساومت آمیز" را که چین خلقی میداد بیاد بیاوریم تا بتوانیم تفاوت آنرا با قدرت شوراهای بفهمیم / قدرتی که حتی در چین متولد شدن هم علیه خیانت سوسیال دموکراسی و علیه سوسیال - میهن پرستی بیا میخیزد و از برولترهای سراسر جهان میخواهد که موضع چپ مارکسیست را اتخاذ کنند. دشمن در درون کشور است.

اکتبر سوسیالیستی بود

جنبه سوسیالیستی دیگر اکتبر دقیقاً در اینست که پرولتاریا با را از همه اتحادها فراتر گذاشت و به تنهایی رهبری دولت را بدست گرفت / همه احزاب گروانده سیاست گنار گذاشته شدند تا اینکه رهبری دیکتاتوری را فقط حزب کمونیست بدست داشته باشد. قیام مسلحانه در هم کوبی دولت موجود / دیکتاتوری و ترور نیز هر کدام جنبه های ضروری یک انقلاب پرولتریند. اما به تنهایی خصوصیت آنرا بیان نمیدارند / زیرا همه انقلابها و حتی انقلاب بورژوازی نیز دارای این جنبهها هستند. در مقابل / کنار گذاشتن همه احزاب دیگر و انحصار سیاسی حزب طبقاتی پرولتاریا نشان میدهد که با انقلابی سروکار داریم که خیلی از انقلاب بورژوائی فراتر رفته است.

این انحصار حزب پرولتاریا در رأی دولت وقتی توجه بر انگیزتر میشود که میبینیم پرولتاریا تنها طبقه ای نیست که در قدرت حضور دارد. زیرا هر چند دولت برخاسته از اکثریت هیچ وجه اشتراکی با "جمهوری بورژوازی" از نوع متعارف ندارد. مذهباً نادرست که آن را بعنوان انگلی عالم از دیکتاتوری پرولتاریا در نظر بگیریم. واقعیت این دولت پیچیده تر از اینها بود و این چیزی است که لنین بارها بر آن تکیه گذاشت. آنچه آن را مجموعه از یک جمهوری بورژوازی متمایز میکند اینست که این آشکارا خود را همچون یک دولت طبقاتی مینماید. دولتی که نه بر "اعلامیه حقوق بشر و شهروندان" / بلکه بر "اعلامیه حقوق مردم زحمتکش و استثمار شده" استوار است. چرا که امحای استثمار در زمانی کوتاه غیر ممکن بود. این دولت نه فقط حقوق یکسانی را برای همه "شهروندان" برسمیت نمیخاند / بلکه همچنین برخی از طبقات / یعنی استثمارگران را از هرگونه حقوق سیاسی محروم میسازد. اما برخلاف دیکتاتوری پرولتاریا / حقوق سیاسی را فقط منحصر به پرولتاریا نمیداند. قدرت عوالم پرولتاریه متکی است که هر دو آنها دارای حقوق سیاسی هستند و هر دو در حیات و فعالیت دولت مشارکت دارند. دهقانان و دهقانان اینجاباید توجه داشت که این دو طبقه حاضر در دولت / دارای حقوقی برابر نیستند. پرولتاریا بر دهقانان غلبه دارد. این شکل کنکرت خود را هم در تفاوتی میباید که میان یک کارگر و یک رای دهقان در انتخابات عوالم وجود دارد / و هم در نحوه سربازگیری ارتش سرخ که نه فقط اعضای طبقات دارا را کنار میگذارد / بلکه شیوه متفاوتی در گزینش کارگران و دهقانان بکار میبرد.

اتحاد انقلابی پرولتاریا و دهقانان (که در حضور دهقانان غیر استثمارگر بیان میشود) هدفی مبارزه علیه گذشته و علیه ضد انقلاب فئودالی - بزرگ بورژوازی - امپریالیستی بود و معادله طبقاتی پیشروی به سوی آینده را تشکیل نمیداد. وانگهی / در جریان جنگ داخلی / روابط میان طبقه کارگر و طبقات مختلف دهقانی چیزی نبودند جز روابطی خشک / و پرولتاریا مجبور شد کولاکها را بسختی سرکوب و نوسانات مداوم توده موزیکها را خنثی کند. و به این منظور بکوشد بر دهقانان نیمه پرولتر تکیه زند. طبقه رهبر انقلاب از آنجا که میخواست از این محتوای بلاواسطه ضوابط اقتصادی و اجتماعی اکبر بسیار فزاینده / پرولتاریا چپانسی را تقویت کرده و بر آن تکیه زند / برتری را در دولت به خود اختصاص میداد. و جکیسری انقلاب در اروپا میتواند امکان دهد که این برتری از اینهم بیشتر گردد / از حقوق سیاسی دهقانان روسیه بیش از پیش کاسته شود / دولت شوروی هر روز بیشتر از پیش و مستقیماً بر پرولتاریای بین المللی تکیه کند و به این ترتیب به یک دیکتاتوری پرولتری غالب دست یابد. در واقع باید توجه داشت که بلشویکها هرگز تشکیل عوالم را بعنوان امری "ایده آل" و مداوم در نظر نمیکرفتند. بلکه کاملاً بر عکس آنها همواره بر خصلت غیر ضروری (مستعمله ممکن / حادث / contingent) و گذرانی آن تاکید میکردند. مثلاً تروتسکی در کتاب "تروریسم و کمونیسم" توضیح میدهد که بایه اجتماعی عوالم / این "هیات های عمل کننده" (corps agissants) همانند کمون پاریزی و نه "پارلمانهای کارگری" / نمیتواند یکبار برای همیشه تعیین شود / بلکه به جریان مبارزه طبقاتی بستگی دارد / و بنا بر همینکه این عوالم در این مبارزات اتخاذ میکنند / اقتدار وسیعی میتوانند در آنها پذیرفته و یا برعکس از آنها کاسته شوند. این نظر نه فقط دمکراسی بورژوازی و یا دمکراسی بطور کلی نیست / بلکه از حیثاً "دمکراسی کارگری" نیز بدور است / "دمکراسی کارگری" ای که قرار است بطور اتوماتیک راه انقلاب را تضمین کند. این واقعیت که بعدها خود تروتسکی هم در چنین دمکراسی شورائی بدنبال تضمینی علیه استالینیسم گفت فقط اینرا ثابت میکند که هیچکس از فشار سیاسی ضد انقلاب در امان نیست.

مثال دیگری از نحوه قانونگذاری بلشویکها در این مورد بسیار روشنتر است. کمونیستها عوالم از میان رفتن خانواده / انحلال اقتصادی خانگی و مرکول شدن تمامی نیازهای مادی و

"معنوی" کودکان برعهده جامعه هستند. البته این اهداف در روسیه ۱۹۲۰ امکان واقعیت یافتن نداشتند. بلشویکها که نمیتوانستند اعتماد خانوادگی را در مجموعه تولید اجتماعی حل کنند / موفق نشدند خانواده را از میان بردارند. آنان که قادر نبودند بار مسائل کودکان را اجتماعاً بر عهده گیرند / قانوناً والدین را موظف ساختند که به نیازهای آنها برسند. اما بلشویکها مفهوم متفاوتی "خانواده" / خانواده جامعه " را بالکل از میان برداشتند / ازدواج و طلاق را به ثبت اداری آن خلاصه کردند و اعلام داشتند که از این ضوابط هم بمعضای امکان یافتن فزاینده خواهند رفت. همچنین آنها تا جائیکه ممکن بود در جهت آزادی زن پیش رفتند و برابری کامل حقوقی را معمول داشتند. سقط جنین و نظایر آنرا مجاز شدند بی آنکه انکار کنند که رهائی واقعی زن مسئله ای نیست بلکه نیازمند دگرگونی روابط اجتماعی است. آنان نمیتوانستند که از واقعیات کهنه و زنک زده روسیه مطلقاً ساخته و آنرا بعنوان طلایه سوسیالیستی جا بزنند. برای درک تفاوت میان یک انقلاب بورژوازی و یک انقلاب "دوگانه" کافست سازمان و کشف دولت برعکس از اکثریت و دولت برخاسته از انقلاب ۱۹۱۷ چین را باهم مقایسه کنیم. این تفاوت هنگامی که گریتر میشود که عمل بین المللی قدرت عوالم را مورد توجه قرار دهیم. این انقلاب و تصرف قدرت در روسیه است که به بلشویکها امکان داد تا حزب بین المللی را دوباره تشکیل بدهند و از همینجاست که آنها توانستند نیروی گرد هم آوری جریانهای چپ احزاب سوسیالیست را بدست آورند و کلیت دکتسری و اصول مارکسیستی را بر آنها تحمیل کنند. در نظر بلشویکها هدف انقلاب روسیه "عمله در ساختن انقلاب سوسیالیستی در اروپا" بود و خود واقعیت انقلاب روسیه هم همین گرایش را داشت اما این کافی نبود / آنها پس از تلاش آنتراناسیونال دوم. لازم بود که همه مواضع تئوریک / برنامه ای و سیاسی کمونیسم احیاء شده و دوباره تهریح گردد / نیروهای قادر به مطالبه آنها گرد هم آورده شوند و دست به عملی کردن آنها بزنند / میبایست رهبری این انقلاب دوباره تشکیل داده شود. به این ترتیب میتوان گفت که والاترین دستاورد سوسیالیستی انقلاب اکبر / آنتراناسیونال کمونیست بود.

از کمونیسم جنگی، تانپ (سیاست نوین اقتصادی)

از لحاظ سیاسی / اکبر سوسیالیستی بود. پرولتاریا اگر نه انحصار قدرت (exclusivité du pouvoir) / حداقل حیات سیاسی را بدست آورد. این حزب وی و خودی هستند که دولت را رهبری کرده و از آن برای مقابله بین المللی خویش استفاده میکنند. اما در زمینه اقتصاد / طرحهای بلشویکها به چنین حدودی نمیرسید. نخستین اقدام اقتصادی مهم سلب مالکیت از مالکین ارضی / ملی کردن زمین و توزیع آن در میان دهقانان بود. ایسین اقدام عرقدر هم پیشرفته و رادیکال بود / مهمتاً همانطور که خود لنین نیز همواره میگفت هیچ چیز سوسیالیستی در خود ندانت / حتی میتوان گفت که این نوع اقدامات جزو آرزوی سر - مایه داران است که مایلند بدینگونه از عر طبقه بار ازیت مالکین ارضی خلاص شده و بطور دسته جمعی خودشان بهره ارضی (رانت) را تصاحب کنند. اما اگر مثلاً بورژوازی انگلستان این اقدام را با زبان تئورسین خویش "ریکارڈو" بیان داشته بود / ولی هیچ بورژوازی هنوز نتوانسته آنرا عملی سازد. حتی انقلاب چین هم نتوانست تا اینجا پیش برود. چرا که این امر مستلزم درگرفتن وسیع مبارزات طبقاتی است که بتواند کلیه حقوق مالکیت را مورد سؤال قرار دهد. البته بدیهی است که این چیزها مایه ترس بلشویکها نمیند.

ممکن است بنظر آید که در سالهای ۲۰ - ۱۹۱۸ اقدامات اقتصادی عوالم فزاینده را از سرمایه داری رفته اند / چرا که اگر تولید و بازار کاپیتالیستی فرا میگرفتند. اما واقعیت اینست که اینها چیزی نبودند جز همان کمونیسم "جنگی". این اقدامات نه با یک برنامه اقتصادی بلکه

با الزامات نظامی تطابق داشتند و تروئسکی هم توضیح داده بود که در مواقع وخیم / هر دولتی قادر است به چنین اقداماتی دست بزند. دهک " در محاصره شده " - یعنی روسیه آلمان / دیگر " روابط تولیدی " با برجائی وجود ندارد. همه قوانین این اقتصاد تابع قانون نظامی - میشوند و تولید و مصرف بر اساس نیازهای دفاع نظامی تنظیم میگردد.

در روسیه روابط میان دولت و دهقانان بر هیچ " شیوه تولیدی " منطبق نبوده / قدرت شوراها از دهقانان در مقابل روسهای سفید و متکی به امپریالیسم که میخواستند زمین را از وی بگیرند دفاع میکرد و " در مقابل " دهقان میبایست به شهرها و ارتش سرخ آذوقه برساند هرگاه لازم بود بلشویکها کندم را برای کارگران / یونجه را برای سواره نظام سرخ / چوب را برای قطارها و کارخانههای اسلحه سازی و غیره صادر میکردند. توزیع مواد مصرفی هم بدون به حساب آوردن قواعد بازار و دستمزد و براساس معیارهای نظامی صورت میگرفت.

حتی در صنعت هم الزامات جنگی بلشویکها را و امید داشت که سریع و فراتر از آن حادی بروند که عقلانیت " اقتصادی " اجازه میداد. از این نقطه نظر بود که ترجیح داده میشد که سرمایه داران / تحت کنترل کارگران و دولت به رهبری کارخانه ها ادامه دهند. اما بسیاری از آنها به روسهای سفید پیوسته بودند. و یا قیامانده آنها هم که در تولید که اساسا به تسلیحات اختصاص داده شده بود / کارشکنی میکردند / بنا براین میبایستی کنار گذاشته شوند و بطور هر چه با دایاد یک دستگاه مدیریت تولیدی تشکیل گردد. این تمرکز تولید در دست دولت نه با تراکم واقعی صنعت / بلکه با شرایط جنگ داخلی تطابق داشت (و همین یکی از منتهای " بوروکراتیزه شدن " شوراها بود) .

بنا براین اگر در طی این دوره بلشویکها قوانین بازار را از میان بردند و یا تضعیف کردند / برای " گذار به سوسیالیسم " نبود - گذاریکه نمیتوانست در روسیه تنها واقعیت سوسیالیست - علتش نیازهای جنگی بلشویکها در دوره سوسیالیسم باشد و استحکام یافتن دولت شوراها در حالیکه انقلاب در اروپا در جرا همیزد و با عقب مینشست بلشویکها را و ادامت که بدنبال همزیستی اجباری اقتصادی بود (modus vivendi economiae) بگردند . شکی نیست که پیروزی پرولتاریا در آلمان میتواند داده های مسئله را تغییر دهد. اما در ۱۹۲۱ روشن بود که این پیروزی قریب الوقوع نیست. سرمایه داری در حال ثبات یافتن است / ثباتی که هر چند نسبی اما بهر حال ثبات است / پیروزی در همه جا به موضع تهاجمی گذر کرده و پرولتاریا مبارزه خویش را از موضع دفاعی انجام میدهد. میبایست در حین انتظار برای از سر گرفته شدن تهاجم توسط پرولتاریا / در حین کوشش برای فراهم آوردن شرایط سیاسی این از سرگیری مبارزه / از مثالتی شدن کامل جامعه روسیه که میتواند باعث سقوط قدرت شوراها گردد جلوگیری شود. بی معادله و توزیع جبری میبایست جایگزین روابط اقتصادی " عادی " بدهد .

اما اقتصاد روسیه که خود دچار عقب افتادگی بود / در جنگ امپریالیستی و جنگ داخلی ویران نیز شده بود / سطح تولید فوق العاده پائین و حتی میتوان گفت صفر بود. این امر خود موجب تشدید برتری تولید خود نه فقط در کثرت و نیاز بلکه همچنین در صنعت میشد . در چنین شرایطی آیا امکان داشت که بتوان به حداقلی از توسعه تولید در خارج از چارچوب روابط مرکا نتیلی (سوداگری) دست یافت ؟ در همین گفتره حزب کمونیست روسیه لنین این الترنا تیورا مطرح میکند . " یا باید کوشید هرگونه توسعه مبادلات خصوصی غیر دولتی / یعنی تجارت / یعنی سرمایه داری (خوب توجه کنید : سرمایه داری) را که با وجود میلیونها تولید کننده تو - معادای است اجتناب ن پذیر / ممنوع و کاملاً تحریم کرد. چنین سیاستی هم حماقت است و هم خود کشی ... حماقت / زیرا از لحاظ اقتصادی غیر ممکن است / خود کشی زیرا احزابیکه بکوشند چنین سیاستی را عملی کنند / مسلماً دچار شکست خواهند شد ... و یا نباید کوشید توسعه سرمایه داری را ممنوع و تحریم کرد / بلکه به جهت دادن آن در راستای سرمایه داری دولتی پرداخت "

لنین نشان میدهد که در روسیه پنج نوع تولیدی در هم آمیخته اند. اقتصاد طبیم دهقانان / تولید کالائی ساده / کثرت و کثرت / سرمایه داری خصوصی / سرمایه داری دولتی / سرمایه داری / میگوید که این آخری / یعنی سوسیالیسم در مادیت روابط اقتصادی وجود ندارد / بلکه صرفاً همچون یک " امکان حقوقی " وجود دارد و علتش هم اینست که قدرت در دست ماست. یعنی سوسیالیسم فقط در قلمرو سیاسی و نه در اقتصاد / موجود است. در چنین شرایطی / مبارزه ای که در دستور روز قرار دارد / نه مبارزه سوسیالیسم علیه کاپیتالیسم / بلکه مبارزه سوسیالیسم سیاسی پیوند خورده با پیشرفته ترین شکل سرمایه یعنی سرمایه داری دولتی / علیه تولید کاپیتالیستی خود و حتی علیه تولید مافیل کاپیتالیستی است. دشمن / تولید خود است / زیرا کنترل آن غیر ممکن است / زیرا بگفته لنین هر روز سرمایه داری را بوجود می آورد معیذا ما باید به آن امکان حرکت بدهیم / باید مبادلات خصوصی و بازار را آزاد بگذاریم / زیرا بهیچ طریق دیگری نمیتوان محصولات میلیونها تولید کننده کوچک را برگردان در آورد. ما نمیتوانیم سرمایه داری را مورد حمله قرار دهیم و علاوه بر این باید آنرا ترویج کنیم . زیرا تنها در این صورت است که / تا اوضاع همین باشد که هست / اقتصاد روسیه میتواند توسعه یابد. اما ما باید بکوشیم آنرا کنترل کرده و بسوی سرمایه داری دولتی جهت دهیم تا گذار به سوسیالیسم تسهیل گردد .

این جهت گیری بلشویکها مورد موافقت بی قید و شرط چپ ایتالیا قرار گرفت اما با عدم تفاهم و مخالفت " چپ " ها روبرو گردید. در سومین کنگره انترناسیونال کمونیست / نماینده " اپوزیسیون کارگری " روسیه / یعنی آلکساندرا کولونتای به رقابت با IKAPD یستها پرخت / و توضیح داد که یا باید به سوسیالیسم گذر کرد و یا در غیر این صورت قدرت سیاسی را ترك گفت . جالب است توجه کنیم که آنان بدینگونه در واقع همان موضع قدیمی منشویکها را تکرار

میکردند: یا بلافاصله سوسیالیسم و یا قدرت بدست بورژوازی. و تعجبی هم ندارد که استالین هم در ۱۹۲۶ همین الترنا تیورا از سر گرفت تا " ساختن سوسیالیسم " در روسیه تنها را توجیه کند . هیچکدام آنها رابطه دیالکتیکی میان قدرت سیاسی و اقتصاد و نیز استراتژی بین المللی کمونیسم را درک نمیکردند. آنها نمیفهمیدند که هدف از حفظ قدرت سیاسی بود و نه " پیشرفت " تولید در روسیه . برای بلشویکها توسعه اقتصاد روسیه هدفی در خور نبود / بلکه تا آنجائی برایشان مورد توجه بود که برای حفظ " امکان حقوقی " ای که از این توسعه کاپیتالیستی " گامی بپوشد سوسیالیسم " میساخت ضرورت داشت. بخصوص که به آنها امکان میداد تا تمام نیروی يك دولت بزرگ را در خدمت انقلاب جهانی که بنوبه خود میتواند به آنها کمک کند / در آورند.

" چپ " ها خطر آزادی دادن به بورژوازی در روسیه را کوشش میکردند اما در مقابل اقدامات شجاعانه بلشویکها چیزی ارائه نمیدادند جز همان سیاست ندانم کارانه خود کشی. لنین پیش از هرکس دیگری به این خطر واقف بود. وی در کنگره یازدهم در ۱۹۲۲ از استریال ف مهاجری که سخنگوی کادتها بود / نقل قول می آورد. شخص اخیر اظهار داشت بود که بلشویکها با اجرای نپچه بخواهند و چه نخواهند در حال ساختن يك " دولت بورژوازی معمولی " در روسیه هستند و بنا براین باید از آنها حمایت کرد . و لنین " این حقیقت طبقاتی دشمن طبقاتی " را بگذار و غیر ببین کمونیستی " ترجیح داده و رك و راست اعلام داشت :" بله اینرا باید گفت / این چیزها ممکن است " .

بدیهیست که با امکان عملی دادن به بازار / یعنی به سرمایه داری / به فراگرد بویسی از توسعه کاپیتالیستی آزادی داده خواهد شد و آن نیروهای اجتماعی که بیانگر و مدافع

با الزامات نظامی تطابق داشتند و تروئسکی هم توضیح داده بود که در مواقع وخیم / هر دولتی قادر است به چنین اقداماتی دست بزند. دهک* در محاصره شده* - یعنی روسیه آلمان/ دیگر " روابط تولیدی" با برجائی وجود ندارد. همه قوانین این اقتصاد تابع قانون نظامی - میشوند و تولید و مصرف بر اساس نیازهای دفاع نظامی تنظیم میگردد.

در روسیه روابط میان دولت و دهقانان بر هیچ " شیوه تولیدی" منطبق نبوده / قدرت شوراها از دهقانان در مقابل روسهای سفید و متکی به امپریالیسم که میخواهند زمین را از وی بگیرند دفاع میکرد و " در مقابل " دهقان میبایست به شهرها و ارتش سرخ آذوقه برساند هرگاه لازم بود بلشویکها کندم را برای کارگران / یونجه را برای سواره نظام سرخ / چوب را برای قطارها و کارخانههای اسلحه سازی و غیره مصادره میکردند. توزیع مواد مصرفی هم بدون به حساب آوردن قواعد بازار و دستمزد و براساس معیارهای نظامی صورت میگرفت.

حتی در صنعت هم الزامات جنگی بلشویکها را واداشت که سریع و فراتر از آن حدی بروند که عقلانیت " اقتصادی" اجازه میداد. از این نقطه نظر بود که ترجیح داده میشد که سرمایه داران / تحت کنترل کارگران و دولت به رهبری کارخانه ها ادامه دهند. اما بسیاری از آنها به روسهای سفید پیوسته بودند. و باقیمانده آنها هم که در تولید که اساساً به تسلیحات اختصاص داده شده بود / کارشکنی میکردند / بنا براین میبایستی کنار گذاشته شوند و بطور هر چه بااداباد یک دستگاه مدیریت تولیدی تشکیل گردد. این تمرکز تولید در دست دولت با تراکم واقعی صنعت / بلکه با شرایط جنگ داخلی تطابق داشت (و همین یکی از منتهای " بوروکراتیزه شدن " شوراها بود) .

بنا براین اگر در طی این دوره بلشویکها قوانین بازار را از میان بردند و یا تضعیف کردند / برای " گذار به سوسیالیسم " نبود - گذاریکه نمیتوانست در روسیه تنها واقعیت باشد - بل بلشویکها علفش نیازیهای جنگی پسایان جنگ داخلی و استحکام یافتن دولت شوراها / در حالیکه انقلاب در اروپا درجا میزد و یا عقب مینشست / بلشویکها را واداشت که بدنبال همزیستی اجباری اقتصادی (modus vivendi economi) بگردند. ممکن نیست که پیروزی پرولتاریا در آلمان میتوانست دادههای مسئله را تغییر دهد. اما در ۱۹۲۱ روشن بود که این پیروزی قریب الوقوع نیست. سرمایه داری در حال ثبات یافتن است / ثباتی که هر چند نسبی اما بهر حال ثبات است / بورژوازی در همه جا به موضع تهاجمی گذر کرده و پرولتاریا مبارزه خویش را از موضع دفاعی انجام میدهد. میبایست در حین انتظار برای از سر گرفته شدن تهاجم توسط پرولتاریا / در حین کوشش برای فراهم آوردن شرایط سیاسی این از سرگیری مبارزه / از مثالنی شدن کامل جامعه روسیه که میتوانست باعث سقوط قدرت شوراها گردد جلوگیری شود. پس مصادره و توزیع جبری میبایست جایگزین رابطه اقتصادی " عادی" بدهد.

اما اقتصاد روسیه که خود دچار عقب افتادگی بود / در جنگ امپریالیستی و جنگ داخلی ویران نیز شده بود / سطح تولید فوق العاده باثیق و حتی میتوان گفت صفر بود. این امر خود موجب تشدید برتری تولید خرد نه فقط در کشاورزی بلکه همچنین در صنعت میشد. در چنین شرایطی آیا امکان داشت که بتوان به حداقلی از توسعه تولید در خارج از چارچوب روابط مرکانتیلی (سوداگری) دست یافت ؟ در دهمین کنگره حزب کمونیست روسیه لنین این آلترا تئوریا مطرح میکند. " یا باید کوشید هرگونه توسعه مبادلات خصوصی غیر دولتی / یعنی تجارت / یعنی سرمایه داری (خوب توجه کنید : سرمایه داری) را که با وجود میلیونها تولید کننده ثروتمند است اجتناب نپذیر / ممنوع و کاملاً تحریم کرد. چنین سیاستی هم حماقت است و هم خود کشی ... حماقت / زیرا از لحاظ اقتصادی غیر ممکن است / خودکشی زیرا احزابی که بکوشند چنین سیاستی را عملی کنند / مسلماً دچار شکست خواهند شد ... و یا نباید کوشید توسعه سرمایه داری را ممنوع و تحریم کرد / بلکه به جهت دادن آن در راستای سرمایه داری دولتی پرداخت "

لنین نشان میدهد که در روسیه پنج نوع تولیدی در هم آمیخته اند. اقتصاد طبیم دهقانان / تولید کالائی ساده / کشاورزی و دست افزایی / سرمایه داری خصوصی / سرمایه داری دولتی / سوسیالیسم اما وی میگوید که این آخری / یعنی سوسیالیسم در مادیت روابط اقتصادی وجود ندارد / بلکه صرفاً همچون يك " امکان حقوقی " وجود دارد و علفش هم اینست که قدرت در دست ماست. یعنی سوسیالیسم فقط در قلمرو سیاسی و نه در اقتصاد / موجود است. در چنین شرایطی / مبارزه ای که در دستور روز قرار دارد / نه مبارزه سوسیالیسم علیه کابینتالیسم / بلکه مبارزه سوسیالیسم سیاسی پیوند خورده با پیشرفته ترین شکل سرمایه یعنی سرمایه داری دولتی / علیه تسولید کابینتالیستی خرد و حتی علیه تولید مافیل کابینتالیستی است. دشمن / تولید خرد است / زیرا کنترل آن غیر ممکن است / زیرا بگفته لنین هر روز سرمایه داری را بوجود می آورد معیذا ما باید به آن امکان حرکت بدهیم / باید مبادلات خصوصی و بازار را آزاد بگذاریم / زیرا بهیچ طریق دیگری نمیتوان محصولات میلیونها تولید کننده کوچک را بگردش در آورد. ما نمیتوانیم سرمایه داری را مورد حمله قرار دهیم و علاوه بر این باید آنرا تسویق کنیم. زیرا تنها در اینصورت است که / تا اوضاع همین باشد که هست / اقتصاد روسیه میتواند توسعه یابد. اما ما باید بکوشیم آنرا کنترل کرده و بسوی سرمایه داری دولتی جهت دهیم تا گذار بعدی به سوسیالیسم تسهیل گردد.

این جهت گیری بلشویکها مورد موافقت بن قید و شرط کابینتالیا قرار گرفت اما با عدم تفاهم و مخالفت " چپ " ها روبرو گردید. در سومین کنگره آنتراناسیونال کمونیست / نماینده " اپوزیسیون کارگری " روسیه / یعنی آلکساندرا کولونتای به رقابت با IKAPD یستها پرشت و توضیح داد که ما باید به سوسیالیسم گذر کرد و یا در غیر اینصورت قدرت سیاسی را ترك گفت. جالب است توجه کنیم که آنان بدینگونه در واقع همان موضع قدیمی منشویکها را تکرار میکردند: یا بلافاصله سوسیالیسم و یا قدرت بدست بورژوازی. و تعجبی هم ندارد که اساتلین هم در ۱۹۲۶ همین آلترا تئوریا از سر گرفت تا " ساختن سوسیالیسم " در روسیه تنها را توجیه کند. هیچکدام آنها رابطه دیالکتیکی میان قدرت سیاسی و اقتصاد دولتی استرا تژی بین کمونیسم را درک نمیکردند. آنها تعریف میدند که هدف از حفظ قدرت سیاسی بود و نه " پیشرفت " تولید در روسیه. برای بلشویکها توسعه اقتصاد روسیه هدفی در خور نبود / بلکه تا آنجائی برای آنان مورد توجه بود که برای حفظ " امکان حقوقی " ای که از این توسعه کابینتالیستی " کامپانی بسوی سوسیالیسم " میساخت ضرورت داشت. بخصوص که به آنها امکان میداد تا تمامی نیروی يك دولت بزرگ را در خدمت انقلاب جهانی که بنوبه خود میتوانست به آنها کمک کند / در آورد.

" چپ " ها خطر آزادی دادن به بورژوازی در روسیه را گوشزد میکردند اما در مقابل اقدامات شجاعانه بلشویکها چیزی ارائه نمیدادند جز همان سیاست ندانم کارانه خودکشی. لنین بیش از هر کس دیگری به این خطر واقف بود. وی در کنگره یازدهم در ۱۹۲۲ از استریالوف مهاجری که سخنگوی کادتها بود / نقل قول می آورد. شخص اخیر اظهار داشته بود که بلشویکها با اجرای نپچه خواهند و چه نخواهند در حال ساختن يك " دولت بورژوائی معمولی " در روسیه هستند و بنا براین باید از آنها حمایت کرد. و لنین " این حقیقت طبقاتی دشمن طبقاتی " را بسط و روغهای شیرین کمونیستی " ترجیح داده و ترك و راست اعلام داشت : " بله اینرا باید گفت / این چیزها ممکن است " .

بدیهیست که با امکان عملی دادن به بازار / یعنی به سرمایه داری / به فراگرد بورژوازی از توسعه کابینتالیستی آزادی داده خواهد شد و آن نیروهای اجتماعی که بیانگر و مدافع

سرمایه دارند. تغذیه خواهند شد. میایست این کار بشود / اما همچنین میبایست کوشید این توسعه را کنترل و مهار کرد و مانع از آن شد که آن نیروهای اجتماعی غلبه یابند. البته خطرناک بود و ریسک بنهار میرفت / ولی با میبایست این ریسک را میکرد و یا بدون قید و شرط تسلیم شد. بلشویکها نبرد را پذیرفتند / نبرد قدرت پرولتری برای کنترل و مهار کردن توسعه کاپیتالیستی که قدرت مزبور قادر نبود کاملاً راه آنها را سد کند. اما افسوس که آنها این نبرد را باختند / ما این نبرد را باختیم.



اگر آنها این نبرد را باختند / علتش این بود که " متحد اصلی " پرولتاریای روسیه نتوانست وظیفه اش را انجام دهد. قدرت شوراهای نیروی مقابل با پیشرفتن سرمایه داری روسیه را نمیتوانست صرفاً از پرولتاریای روسیه که در جنگ داخلی تلفات داده و تضعیف شده بود به دست آورد / بلکه میبایست آنها را از پرولتاریای بین المللی کسب کند. سرنوشت شوراهای نبرد پتروگراد و روستاهای روسیه / بلکه در برلین رقم زده میشد. بلشویکها همواره تکرار میکردند که: " بدون کمک پرولتاریای اروپا / ما از دسترفته ایم " اما نه فقط این پرولتاریا به پیروزی انقلاب دست نیافت / بلکه خیزش وی نیز درهم شکسته شد و مبارزه اش فرو نشست. از اینهم بدتر / جنبش کمونیستی بین المللی حتی آن قدرت را هم نداشت که بحمایست سیاسی از بلشویکها بپردازد / بلشویکها تکیه در مقابل فشار سرمایه بین المللی و فشار نیروهای اجتماعی درون روسیه که مبین دینامیسم سرمایه داری بودند / تنها مانده بودند. این نیروها توانستند در درون خود حزب کمونیست هم بیانی سیاسی بیابند. البته این امر قابل درک است چرا که انقلاب تمامیهایر احزاب را از دواضع و تامل دور کرده بود. هیچ حزبی هر قدر هم بهترین و مستحکمترین حزبها باشند / در مقابل این نوع روح و تحریف مصون نیست و باید بخوبی توجه داشت که حزب بلشویک ۱۹۲۱ دیگر آن حزبی نبود که اکتبر را برپا داشته است. پراز پیروزی انقلاب و جنگ داخلی / تعدادی اشخاص که از کمونیست بودن فقط نام آنها را داشتند بدرون حزب نفوذ کردند.

تازه بدوران رسیده ها و سود جویان که بدیهیست امتیازات قدرت جلبشان کرده بود / و نیز تعدادی اشخاص که سرچند نادق و درستکار بودند اما از آموزش / آموختگی و آبدیگی مبارزین قدیمی که بسیاری از آنها طی انقلاب کشته شده بودند / محروم بودند. لنین مدت کوتاهی قبل از مرگش وبا برخورداری از حمایت گارد قدیمی بلشویکی / طرح باکازی جدی حزب را ریخته بود. قصد این بود که حدود صد هزار نفر از اعضای حزب کنار گذاشته شوند و لنین میگفت: " بعضیها از دویست هزار نفر هم صحبت میکنند / و من از آنها بیشتر خشم میایم ". اما این باکازی انجام نشد / بلکه برعکس / پس از مرگ لنین / دبیرخانه حزب درهای حزب را بیشتر از پیش گشود و برای نشان دادن وفاداری خوب به جد مومیا پس شده لنین / " پذیرش لنینیسم " (promotion Lenin) را در حزب معمول داشت. دویست و پنجاه هزار عضو جدید!

در چنین حزبی بلشویکهای معتقد روز بروز بیخ از بیخ منزوی و کنار زده میشدند و جایان را عناصری میگزینند بدون پایه سیاسی جدی / عناصری که وقتی تروتسکی مواضع مقدماتی بلشویسم را به آنان تذکر میداد فقط میتوانستند ابلهان را لبخند تمسخر بزنند / افراد بدون آموختگی انقلابی و تابع فشارهای بلاواسطه اوضاع. این حزب که کنترل آن بیشتر از پیش از دست بلشویکها خارج میشد / دیگر نمیتوانست به دمکراتیک ترین وجه ممکن تصمیم بگیرد که " سوسیالیسم " را در روسیه تنها بسازند.

بعقیده ما این تصمیم یک انقلاب حقیقی بود. این امر چنان حقیقت دارد که استالینیسم برای تحمیل کردن عملی آن / نه فقط گارد قدیمی بلشویکی را بطور سیاسی از میان برداشت بلکه به اینهم اکتفا نکرده و آنها را بطور صمیمی نیز در زندانها / وارد و گاههای کار اجباری

و توسط محاکمات نمایشی و اعدامهای سری ریشه کن ساخت. در طی این سالها نه فقط رهبران که هرکس آنها را میشناخت / بلکه ده ها هزار بلشویک گمنام نیز قتل عام شدند.

این تصمیم تمامی خط منی بلشویکی را بمعنای خاص کلمه مدکورس و واتگون میکرد. از نظر بلشویکها / هدف انقلاب روسیه نه " سوسیالیسم در روسیه " بلکه انقلاب جهانی بود. هرچند قدرت سیاستدان سوسیالیستی بود. اما آنها با کلمات بازی نمیکردند و توسعه اقتصاد روسیه را سرمایه داری میخواندند / توسعه ای که آنها حاضر بودند به انجامش برسانند بشرطیکه به آنها امکان دهد تا قدرت سیاسی را در خدمت به پرولتاریای بین المللی حفظ کنند.

چشم پوشی از انتظار کشیدن (!) برای انقلاب جهانی و گذار به سوسیالیسم در روسیه / مدور این مصوبه که بلافاصله به ساختمان سوسیالیسم در روسیه خواهیم پرداخت / همه اینها آن چیزی را که برای بلشویکها وسیله بود به هدف و بالمآل آنچه را که هدف آنها بود به وسیله مبدل میکرد. زیرا بدینترتیب توسعه اقتصاد روسیه هدفی در خود میشد و بناگزیر نفوذیکه دولت روسیه از طریق انترناسیونال بر پرولتاریای بین المللی اعمال میکرد / مبارزه این پرولتاریا را در خدمت این هدف در میآورد.

البته درست است که این امر چیزی نبود جز یک واژگونی سیاسی. اما از آنجا که این واژگونی / این سرنگونی به مرحله پراتیک نیز میرسید کافی بود تا هر نوع خصیصه سوسیالیستی را از اتحاد شوروی بگیرد / زیرا دقیقاً " سوسیالیسم " این کشور هرگز چیزی نبود مگر سوسیالیسمی سیاسی. زیرا " محتوی اجتماعی " آن محتوی یک انقلاب بورژوازی بود که تا نهایت و عمق خویش / یعنی تا نابودی ریشه های همه اشکال و همه روابط ماقبل سرمایه داری به پیش رفته بود / اما همراه با این امر که بخاطر وجود دولت پرولتری تحت رهبری حزب کمونیست / جامعه از خلال سرمایه داری بسوی کمونیسم رهنمون میشد.

پیروزی ضد انقلاب

بدیهیست که در رابطه با محتوی اقتصادی و اجتماعی دقیقاً بلاواسطه انقلاب روسیه / استالینیسم ضد انقلابی نبود / بلکه برعکس / خود در مقابل سیاست پرولتری انترناسیونالیستی بلشویکها / بیان سیاسی محتوی مزبور بنهار میرفت. بلشویکها تمامی مواضع فتوای را که بر سر راه پیشرفت سرمایه داری قرار گرفته بود از میان برداشته بودند / اما آنها میخواستند در عین حال این پیشرفت را / مهار کنند / کنترل کنند / جهت بدهند / زیرا هدفشان فراتر از اینها بود. از میان برداشتن سیاسی و جسمی بلشویکها در واقع مصاد بود با نابودی مواضع پرولتری که بر سر راه گسترش سرمایه داری قرار داشتند / این مواضع که کنار زده شدند / چرخ سرمایه داری براف افکند. دلیلش هم اینکه در همین زمان یعنی قبل از آنکه " برنامه ریز نابغه " دولت وارد عمل خود / اقتصاد روسیه به میزان عظیمی از رشد تولیدی دست یافت / میزانیکه بعدها نه " جبر " استالینی توانست بدان دست یابد و نه " فزون طلبی " (emulatio n) ما بعد استالینی.

" سوسیالیسم در روسیه تنها " در واقع ضد انقلاب بورژوازی در روسیه است / زیرا مصاد است با نابودی تمامی گزینهای پرولتری دولت / و بنا بر این یعنی اینکه دولت دیگر توسط پروولتاریا رهبری نمیشد / دیگر از متافع طبقاتی وی دفاع نمیکرد / بلکه مدافع منافع توسعه سرمایه داری در روسیه است.

روشن است که این ضد انقلاب / عملی آنی نبوده است. حذف بلشویسم از قدرت در طی مبارزه پیچیده ای میان جناحها در پیوند با اتفاقات مبارزه بین المللی صورت گرفت. نمیتوان گفت که در ۱۹۲۹ کار دیگر تمام شده بود / زیرا هنوز هم شعله ور شدن دوباره مبارزه پرولتاریای اروپا نمیتوانست تناسب قوا را در روسیه تغییر دهد. اما این نیز حقیقت دارد که این ضد انقلاب هم واقعیت داشت و ابعاد سیاسی در ۱۹۲۹ شکل مشخص گرفت و در طی سالهای پس از آن بصورت امری

انجام شده در آمد و از این هنگام است که پرولتاریا که در روسیه از گذشته دیگر از هیچ چیز آن نباید دفاع کرد.

در آن زمان تروتسکی از این نظر دفاع میکرد که در روسیه فقط باید يك "انقلاب سیاسی" صورت گیرد. البته این نظر کاملاً غلط نیست / بلکه مبهم است. اگر منظور اینست که انقلاب سوسیالیستی در حوزه اقتصاد انجام گرفته است / باید گفت که غلط است. این نظر در صورتی میتواند صحیح باشد که بپذیریم حتی اگر ما نمیتوانستیم قدرت سیاسی را از چنگ استالینیسیم بدر آوریم / مع هذا نمیتوانستیم بیدار وی به روسیه سوسیالیسم بدهیم / دقیقاً به این دلیل که گذار به سوسیالیسم در روسیه در دستور روز نبود. بعبارت دیگر ما بهیچوجه استالینیسیم را سرزنش نمیکنیم که چرا سوسیالیسم را در روسیه نساخت. بلشویکها به انحاء مختلف تکرار میکردند که این کار غیر ممکن است.



با اینحال باید توجه داشت که ضد انقلاب بورژوازی از دولت روسیه دولتی بورژوازی همانند سایرین " نساخت. این دولت که در رابطه با پرولتاریا و کمونیسم جهانی / دولتی ضد انقلابی بود / در عین حال بیانگر و ابزار پیشرفت بسوی توسعه کاپیتالیستی امپراتوری عظیم تزاری نیز بود. پیشرفتیکه از نقطه نظر محلی هنوز در معنای بورژوازی کلمه / انقلابی شمار میرفت. این جنبه متضاد دولت روسیه موجب اشتباهات فراوانی شده است. برخی که تحت تاثیر جنبه (بورژوا) انقلابی آنند / میگویند بهر قیمتی که شده در آن سوسیالیسم بیابند / و برخی دیگر که متأثر از اعمال ضد انقلابی وی (در رابطه با پرولتاریا) هستند تلاش میکنند را با دولتهای بورژوازی قدیمی یکی بدانند.

اما هرچند نادرست که از وجود سوسیالیسم در روسیه سخن گفته شود / سخن گفتن از " سرمایه داری دولتی " در روسیه نیز بهمان اندازه نادرست است. در واقع اقتصاد روسیه هنوز با سرمایه داری دولتی که مفهومیت اقتصادی نه حقوقی - بسیار فاصله داشت / هرچند که قرار و با سلب مالکیت بورژواها مالکیت بنگاههای صنعتی بزرگ را در اختیار دولت قرار داد ، بود. لنین این موضوع را بخوبی میدانست / وی توضیح میداد که واقعیت یافتن یک سرمایه داری دولتی واقعی گامیست بسوی سوسیالیسم / بشرطیکه پرولتاریا قدرت سیاسی را حفظ کند. زیرا هرچند سرمایه داری دولتی هم همان سرمایه داری است ولی در دولتی تحت سلطه پرولتاریا و در دولتی بورژوازی یکسان نیست.

براز عزل پرولتاریا از قدرت / سرمایه داری روسیه با عویست از سطحی بسیار پائین و قطعه قطعه شده / بسوی اشکال توسعه یافته و متمرکز حداقل در صنعت / گرایش یافته است.

استالینیسیم برای بیطرفی و هتس کردن دهقانان / بر از ارتکاب اشتباهاتی فاحش و فجیع / مجبور شد که با آن مصالحه کند که نتیجه اش کلفتها بود. این شکل ماقبل کاپیتالیستی که ترکیبی است از تئوکراسی و پهلوانی بر داری کسوف چنانچه نژادگی شکلی است ثابت و چندان مناسبیتی با توسعه بار آوری ندارد / همانطور که فرو تولید (sous-production) کشاورزی امروزه / مانعی بر سر راه توسعه صنعت بهمار میرود / این شکل نه فقط دولت را و امیث که (بجای کامیونتر ...) گندم وارد کند / بلکه بخش مهمی از جمعیت فعال را در روستای بند میکند. تمامی تالنها برای انباشت کاپیتالیستی در روسیه بر دوش پرولتاریا سنگینی کرده است / پرولتاریا تحت استثمار جبراً میز قرار گرفته که در آن بدترین احوال اخذ ارزش اضافه / مثل دستمزد قلمه کاری / بعنوان " دستاوردهای سوسیالیستی " ارائه شده اند. آری / باید ما نمیتوانستیم بیش از استالین در روسیه سوسیالیسم بسازیم / اما مسلماً ما کمتر از او کاپیتالیسم میساختیم.

پیشرفت کاپیتالیستی روسیه

در طی این دوره انباشت ثباتان / بنظر آمد که مداخله خودکامان دولت مانع از عملکرد آزادانه قوانین بازار / رقابت و سرمایه خواهد شد. این به اصطلاح یکی از جنبه های سوسیالیستی بشمار میرفت. اما این مداخله حتی در آنجائی هم که واقعیت داشت بهیچوجه بیانگر فراقشش از سرمایه داری نبود. بلکه برعکس / دقیقاً به این دلیل که سرمایه داری روسیه هنوز خیلی صیف و خیلی کم توسعه یافته بود به مداخله و قیمومیت دولت احتیاج داشت. اگر فشار دولت تولید را بهر قیمتی که شده رشد نمیداد / سرمایه داری نمیتوانست بر خورد مستقیم با بازار جهانی را تحمل کند / نمیتوانست در مقابل مقاومت کارگری تاب آورد / نمیتوانست مواجهه آزادانه در بازار را متحمل شود و نمیتوانست چنین سریع توسعه یابد. اگر " برنامه " در مورد این یا آن بنگاه و بطور محلی خواهان این یا آن مقدار رشد تولیدی میشد بی آنکه به مسئله سودآوری توجهی کند / دلیلش اینست که میبایست ابتدا تولید و سودآوری عمومی به سطحی مکنی رسانده شوند / زیرا سرمایه داری روسیه هنوز پائینتر از سطحی قرار داشت که در آن قوانین اقتصاد دی و عملکردشان موجب حرکت آن بشوند / زیرا میبایست برای رسیدن به این سطح در سریعترین زمان ممکن / انباشت عمومی با جبر و فشار صورت گیرد.

از همین زمان به بعد ما نشان داده ایم که از سوئی علی رغم ادعاهای " سوسیالیستی " بودن این مداخله دولتی / توسعه اقتصادی روسیه مجبواً از قانونمندیهای سرمایه داری پیروی میکند / و از سوی دیگر همین توسعه این اقتصاد را به مرحله ای خواهند رساند که مجبور خواهند نگران سودآوری هر یک از بنگاهها و هر یک از اکتار سرمایه باشد / مرحله ای که در آن وحدت درویش " صنعت دولتی " بهم خواهد باغید / رقابت میان بخشها و بنگاهها آشکارا ظاهر خواهد شد / رقابتی که هدفش بدست آوردن سودآوری بیشتر و مبارزه علیه تنزل نرخ سود / حذف بنگاههای دارای سودآوری کمتر و به این ترتیب جهتگیری بسوی يك تراکم و تمرکز واقعی سرمایه خواهد بود.

" لیبرالیزاسیون " مشهور و خوشه هم نه فقط رجعتی به مارکس و لنین نبود / بلکه دقتاً الزامات همین مرحله جدید را بیان میکرد / مرحله ای که در آن همانطور که خوشه در کنگره بیست و دوم گفت : باید هر روبلی که سرمایه گذاری میشود / بیشترین در آمد ممکن را داشته باشد. " مائریستها بر آنند که از همینجا " احیای سرمایه داری " آغاز میشود. اما بساید گفت که هرگز نمیتوان چیزی را که نمرده و ملغی نشده احیاء و دوباره بر قرار کرد. این صرفاً گذاری به مرحله پیشرفته تر سرمایه داری روسیه بود / مرحله ای که در آن سرمایه داری دیگر قادر نیست توهم بیافزیند. در واقع / اقتصاد دانان و سیاستمداران دولتی روسیه همواره و بیخ از پیش تصدیق کرده اند که مکانیسمی که اقتصاد روسیه را میچرخاند / هیچ چیز دیگری غیر از مکانیسمهای سرمایه نیستند / البته با افزودن يك صفت در روسیه / مزد " سوسیالیستی " است / بازار " سوسیالیستی " است / سود " سوسیالیستی " است ... و خلاصه سرمایه بنا بر این تعریف " سوسیالیستی " است / و بدیهیست که این موضع هیچ تغییری در کار کرد سرمایه نمیدهد / و اگر هم میان سرمایه داری شرقی و سرمایه داری غرب تفاوتها شسی موجود است / این تفاوتها بیرونه مبتنی بر این امر هستند که اولی هنوز در حال شکل دادن به بازار داخلی خویش است / هنوز چندان بیوندی با بازار جهانی ندارد / هنوز در حال بالندگی است و خلاصه هنوز نسبتاً جوان است (برای مثال رجوع کنید به بررسی ما در باره برنامه ریزی در روسیه در نشریه programme Communiste - شماره ۲۱).

این واقعیت که دولت روسیه توسعه سرمایه داری روسیه را رهبری کرده و میکند و به این ترتیب (با سوسیالیزاسیون تولید) پایه های مادی کمونیسم و آن نیروی اجتماعی را (بسا تبدیل موزیک روس و چادر نین تانار به پرولتر مدرن) بوجود میآورد که به کمونیسم واقعیت

خواهد بخشد / مسلماً یک واقعیت تاریخی مثبت است. اما آیا این بمعنی سوسیالیستی دانستن این دولت است؟ نه / این فقط نشان میدهد که این دولت در سرزمین خودشان چیزی را انجام داده است که دقیقاً وظیفه تاریخی بورژوازی و سرمایه داری است.

اما این برای کاپیتالیستی دانستن این دولت نیز کافی نیست. ماهم حاضر بودیم این وظیفه بورژوازی را بعهده بگیریم / وظیفه ای که همزمان بورژوازی با قو میبایست بطریقه ای نه بدینسان وحشیانه و خونین انجام گیرد.

آنچه که ماهیت طبقاتی دولت روسیه را نشان میدهد اینست که وی برای انجام دادن وظایف بورژوازی خویش / نه تنها دولت برخاسته از اکثریت بلکه بخصوص جنبش کمونیستی بین المللی را نابود کرد / و نیز این امر که وی نیم قرن است که در جهت محافظت و ثبات سرمایه داری جهان کار میکند.



گفتیم چند سالی طول کشید تا ضد انقلاب بورژوازی در روسیه توانست خود را تحمیل کند. در ۱۹۳۶ این ضد انقلاب دیگر جهان از خود مطمئن است که آشکارا به قتل رهبران انقلاب و فرستادن آنها کل ارتش سرخ میبرد / و در همان سال قانون اساسی سال ۱۹۱۸ را ملغی میکند تا دمکراتیک ترین قانون اساسی جهان را به روسیه ارزانی دارد / قانون اساسی یک حقیقتاً شایسته همین نام است زیرا در روسیه یک "جمهوری بورژوازی نوع عادی" را برپا دارد / البته جمهوری یک کمی آشکارتر پلیس و تروریست است / و این موضوعی قابل درک بخصوص اگر در نظر داشته باشیم که این جمهوری بتازگی قدرت را از چنگ پرولتاریا بیرون کشیده و از سونه یگر میبایست یک انباشت سرمایه جبری و عتایان را بعهده طبقات تحمیل کند.

این قانون اساسی از شوراها مجلسی از نوع پارلمانی میسازد / برابری سیاسی حقوق مساوی و تکالیف یکسان برای همه شهروندان قائل است. ارتش / همانند مجموعه دولت / دیگر یک ارتش طبقاتی نیست و یک ارتش ملی "تمام خلقی" تبدیل میشود. قانون دیگر قانونی حادث و گذرا نیست / بلکه مدعی تنظیم و تصریح قوانین ابدی و ابدی حیات اجتماعی است. خانواده و میهن پرستی (البته از نوع بزرگ - روسی!) را مقدس میسازد / زبان روسی / فرهنگ ملی و غیره را تشویق میکند / و خلاصه تمامی آن جنبه هایی را که از دولت روسیه چیزی جز "یک جمهوری بورژوازی معمولی میساختند / از میان بر میدارند.

اما همانطور که عمل انقلابی بلشویکیها اساساً حول انقلاب جهانی دور میزد / عمل ضد انقلاب استالینیسیم هم بخصوص در زمینه مبارزه طبقاتی بین المللی خود را نشان میدهد. جالب است که توجه کنیم سال ۱۹۳۶ / یعنی سال "سوسیالیسم در یک کشور" / در عین حال سال شکستن اعتصاب مدنیان انگلستان است که توسط "کمیته انگلو - روس" متفاد سردمداران ترادوینگر شدند / سال قتل عام در نمانکهای و انحلال حزب کمونیست چین است که به وی سیاست منشیوکیستی تبعیت از گومینداک تحمیل شده بود.

ضد انقلاب در عرصه عمل

ضعف جنبش جهانی و بخصوص اروپائی / امکان پیروزی ضد انقلاب در روسیه را فراهم آورد. این ضد انقلاب همچون تیف سربالابر روی جنبش کمونیستی افتاد و هند و عقب نشینی آنها به فاجعه تبدیل کرد و در اینجا نیز بگونه ای تدریجی صورت گرفت و با تکیه بر انتباهات و نوسانات انترناسیونال کمونیست / با تشدید این انتباهات و گسترش این نوسانات تا آنجا پیش رفت که سرانجام بطرز غیر قابل بازگشتی خط مشی را که کمبئنترن را به رهبر جنبش انقلابی جهان مبدل ساخته بود در هم شکست.

میتوان گفت که این در هم شکستن در ۱۹۳۳ به هنگام تلاش بدون مقاومت حزب کمونیست آلمان و در ۳۵ - ۱۹۳۴ به هنگام گذر به سیاست جبهه های خلق کاملاً انجام گرفت. از این هنگام به بعد

احزاب کمونیست کاری نکرده اند جز حراست از سرمایه داری جهانی / و پرولتاریا و مردم تحت ستم مستعمرات و نیمه مستعمرات را به انقیاد در آوردن.

در عین حال این احزاب در پیوند با مسکو قرار دارند و دولت روسیه طی یک دوره توانست آنها را در خدمت به دیپلماسی و دفاع ملی خویش مورد استفاده قرار دهد. چنانکه انداختن بستر انترناسیونال و امکان سمت دادن به فعالیت احزاب کمونیست طبیعتاً این مهمی برای دولت روسیه در مقابل سایر دولتهای بورژوازی بشمار میرفت و اوهم بخوبی از این آس استفاده کرد. اما چنین موفق نشد قدرت اتکاء مشابهی ایجاد کند و این امر تعجبی ندارد: یک انترناسیونال انقلابی میتواند استحاله یا بدویدست بورژوازی بیفتد / اما مشکل است بتوان انترناسیونال "ساخت" که از بدو تولد اپورتونیست باشد.

از سوی دیگر پیوند احزاب کمونیست با مسکو بخواه به آنها کمک کرد تا گذار خویش به سیاست سازش طبقاتی را پنهان دارند. آنها از خلال روسیه به حفظ سرمایه داری در مقیاس جهانی خدمت میکردند و این امر به آنها امکان میداد تا اندک فاصله ای را میان خود و بورژوازی کشورهای خویش حفظ کنند. به این ترتیب طی دوران طولانی احزاب کمونیست میان دفاع آشکار از منافع بورژوازی آنها و اقتصاد بلشویان و نوعی اپوزیسیون "نوسان داشتند" / اپوزیسیون "که هر چند گاهی قهرآمیز بود اما بهیچوجه بر زمینه ای طبقاتی قرار نداشت بلکه از بازی دیپلماسی و اتحادهای روسیه ناشی میشد. صرفاً بعنوان مثال بیاد آوریم شعار حزب کمونیست فرانسه "شکست طلسمی انقلابی" را در ۱۹۳۹ / یعنی به هنگام معاهده آلمان به شوروی / شاریکه بسا سیاست میهن پرستانه و جنگ طلبانه وی در سالهای قبل در تقاضا آشکار بود. این مثال بخوبی محدودیتهای این اپوزیسیون و غیر قابل بازگشت بودن تحول احزاب کمونیست را نشان میدهد.

استالینیسیم برای درهم شکستن مواضع و سنتهای انقلابی بر "مکوک" ترین عناصر احزاب کمونیست بر سوسیال دمکراتهای سرخ شده که بواسطه گزینشهای نه چندان جدی بدرون احزاب راه یافته بودند / تکیه کرد. این امر که توسط خط منشی کمونیستهای تقویت میشد گرایش به همکاری طبقاتی با بورژوازی "خودی" را در این احزاب تقویت میکرد. به یکنگونه حزب کمونیست فرانسه در ۱۹۳۹ دیگر بکلی شوینست شده بود و پس از اثر بسیار بدی که معاهده آلمان - شوروی بر آن گذاشته بود تنها هنگامی توانست اطمینان خود را بدست آورد که بدون قید و شرط به جنبش مقاومت و ماورای میهن پرستی پرداخت.

در طول جنگ دوم اسپریالیستی و پس از آن دو گروه از احزاب اپورتونیستی / یعنی احزاب سوسیالیست و احزاب کمونیست / که هر کدام بترتیب با دو مرکز تسلط کاپیتالیستی جهان یعنی آمریکا و شوروی در پیوند بودند / پرولتاریا را زیر چتر خود داشتند. این احزاب گاهی دست در دست یکدیگر و گاهی علیه یکدیگر کار میکردند و معیار این امر هم درجه نفاهم و یا عدم نفاهم اربابانشان و این مسئله بود که منافع مشترک آنها در حفظ سرمایه داری جهانی و با منافع خاص ندرتیهای رقیب اهمیت درجه اول مییافت.

اما نفش عامل بورژوازی بودن در درون پرولتاریا دینا میله مخصوص به خودش را دارد و امروزه بموازات کرایشهای مرکز گریزی قرار دارد که حادث شدن رقابت میان دیپلوماتیک بودن / یا وردن / این احزاب پیش از پیش مجبور میشوند به منافع سرمایه داری در سطح بورژوازی خاص خودشان / اقتصاد خودشان و دولت خودشان خدمت کنند. احزاب کمونیست بناگذاشته به آنها میروند که از روسیه میبرند و در مرول مظهر "راههای ملی بسوی سوسیالیسم" را مطرح میکنند / یعنی راههای ملی و نه راههای "بر ملی" سازش طبقاتی.

استالینیسیم و جانشینانش چه در جنگ و چه پس از آن به هنگام بازسازی / چه در جنگهای استعماری و چه در استثمار زدانی " / چه در دوران گسترش طلبی پس از جنگ و چه در اوایل بحران کنونی / همواره در عمل پرولتاریا را تابع منافع سرمایه کردند و در همانحال بس

حذف کردن تئوریک و سیاسی کامل جنبش جهانی کمونیستی برداختند. آنها بمنظور ارائه دادن توسعه سرمایه داری در روسیه بعنوان " ساختن سوسیالیسم " مجبور شدند که مارکسیسم را کاملاً قلب کرده و نه تنها مفهوم سوسیالیسم بلکه حتی مفهوم سرمایه داری را تحریف کنند. سرمایه داری شیوه تاریخی از تولید است که اساساً از طریق تولید کالا توسط کار مزدی تعریف میشود و تمامی سایر مقوله های سرمایه از این پایه ناشی میشوند / اما آنها سرمایه داری را خیلی ساده با مالکیت شخصی " سایل تولید یکی کردند. ولی مارکس و انگلس نشان داده اند که خسرو سرمایه به غیر شخصی شدن گرایش دارد / اما آنها ادعا کرده اند که " گذار به سوسیالیسم صرفاً عبارتست از غیر شخصی کردن کامل سرمایه از طریق دولتی کردن آن / در حالیکه تمامی روابط و تمامی مکانیسم های کارکرد سرمایه به حیات خود ادامه میدهند.

در واقع این غیر شخصی شدن و تراکم فوق العاده سرمایه چیزی نیست جز اناقی انتظار دیالکتیکی سوسیالیسم و فقط هنگامی چنین است که قدرت پرولتری به در هم کوبیدن آن روابط و مکانیسم های اقدام کند. اما استالینیستها با طرح آنها بعنوان روابط طبیعی و ابدی در واقع ضرورت تاریخی انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا را نفی میکنند. آنها دیرباز زود میبایست هم بلاشهر به جایی میرسند که آنچه را که در عمل نابود کرده بودند در تئوری نیز از میان بردارند / آنها باید هم بجایی میرسیدند که آشکارا انقلاب و دیکتاتوری طبقاتی را نفی کنند و فرمول های "بیه تمام خلق" / "دمکراسی خلقی" / "پیروفته" و یا "حقیقی" را مطرح سازند. در مقابل / نظریه آنها یعنی بر " گذار ممالمت آمیز و دمکراتیک به سوسیالیسم " به "سوسیالیسم از نوع یوگوسلاوی / فرانسه و یا لیبرال اشتیاق" / "سوسیالیستی" که چیزی نیست جز سراسیمه سرمایه داری بدون تضاد / بدون استثمار و بدون ستم / انقیاد عملی پرولتاریا به منافع سرمایه ملیتان را توجیه میکند.

پیامد ضد انقلابیکه مدعی بود سوسیالیسم را در روسیه میسازد اینست که پرولتاریا بعنوان یک نیروی خودمختار مدت نیم قرن است که در صحنه تاریخ حضور ندارد. پرولتاریا نه فقط نتوانست برای رهایی تاریخی خویش مبارزه کند / بلکه حتی قادر نبوده منافع آنی خود را بطور موثری مورد دفاع قرار دهد. امروزه نیز / یعنی هنگامیکه نخستین ضربه های بحران آرامش و گسترش سرمایه داری را به لرزه در آورده اند / در حالیکه در کنار افزایش بیکاری مزدها پائین می آیند / در حالیکه در همه کشورها بورژوازی فشار مادی و سیاسی خویش را بر پرولتاریا افزایش میدهد / پرولتاریا با زحمات و کنش ندارد جز مبارزات نامنظم / پراکنده و زود گذر.

در حالیکه بعضی ها از " موقعیت انقلابی " سخن میگویند و یا حتی اعلام میکنند که " انقلاب پرولتری در اروپا آغاز گردیده " / متأسفانه پرولتاریا حتی هنوز نتوانسته آن نیرو را به دست آورده که مبارزات دفاعی خویش را بطریقی واقعاً موثر پیش برده و از آن زمینه های برای سازماندهی طبقاتی وسیع و با دوام بسازد. ما سالی است که میگوئیم برای درهم شکستن قالب های بورژوئیستی که مزاحم رشد راه مبارزات کارگری هستند / پیروند دو پدیده / با هم ضرورت دارد : درگیری فزاینده مبارزات پرولتری مولود بحران اقتصادی و اجتماعی سرمایه داری / تشکیل دوباره حزب طبقاتی و نفوذ آن حداقل بر بیناهنگ پرولتاریا. اما در مبارزه سخت برای تشکیل دوباره حزب / سوسیالیسم قلابی روسیه (و بطریق اولی / چین و غیره) مانع عظیمی چه از لحاظ پراتیک و چه از نظر سیاسی محسوب میشوند.

از لحاظ پراتیک / گمانیکه به این یا آن نحو معتقدند که کم و بیش عناصر سوسیالیستی در روسیه وجود دارد / خود کم و بیش وابسته به شوروی و احزاب کمونیست باقی میمانند. در واقع آنها بطور محتوی به آنجا میرسند که بگویند دولت روسیه و احزاب کمونیست هنوز هم "بنوعی" و یا بطور "نا مناسب" و یا "نا کافی" / اما بهر حال علیرغم اینها از سوسیالیسم دفاع میکنند. حتی آن عده ای هم که دولت کنونی روسیه را بعنوان "شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا" در نظر نمیگیرند / همواره در نیمه راه متوقف میشوند و به انتقاد از شوروی و احزاب کمونیست

بسته میکنند. اینها نمیتوانند عملاً با آنها قطع رابطه کنند / بلکه بر عکس / آن عناصر پیمانهنگی را که میخواهند از اپورتونیسم ببرند / بسوی آن برده و تابع آن میسازند. این افراد که مدام از احزاب کمونیست میخواهند که " با بورژوازی قطع رابطه کنند " ربه این ترتیب نشان میدهند که خودشان قادر به قطع رابطه با اپورتونیسم نیستند / با در رشته استدلال به توجیه گری میپردازند. استدلال نخست مادیست اپورتونیسم سوسیالی - شوینیستی / این عامل بورژوازی در درون پرولتاریا را با یک فرامیسم ساده که مبین منافی آنی کارگران است یکی میداند. استدلال دوم هم مستقیماً از " تحلیل " آنها از روسیه نتیجه میشود. اما این تحلیل دقیقاً آنها را وامیدارد که دفعی و تخریب تئوری انقلاب شرکت کنند و قلب کردن بینش مارکسیستی در باره سوسیالیسم و گذار به سوسیالیسم بپردازند. در همینجاست که میتوان همه " غولهای تئوریک " را یافت. از کتب که مستقدند در اقتصاد روسیه " سوسیالیسم " وجود دارد آنها علیرغم اینکه قدرت در دست پرولتاریا نیست / و از گمانیکه در واقع میگویند هر کسی میتواند گذار به سوسیالیسم را واقعیت بخشد / تا گمانیکه اظهار میدارند نه فقط اقتصاد روسیه سوسیالیستی و بدور از تضادهای سرمایه است (آنها درست هنگامیکه خود رهبران شوروی میپورند که غرق در این تضادها هستند) / بلکه دیکتاتوری پرولتاریا نیز کاملاً در آنجا سر قرار است. اینها نیز در واقع میگویند که دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور میتواند به در هم شکستن جنبش بین المللی پرولتاریا بپردازد. در نزد این افراد / از مفهوم اساسی مارکسیسم / از دیکتاتوری پرولتاریا چیزی باقی نمیماند. همچنانکه در نزد گمانیکه آن را با بلوکی از چند طبقه یکی میدانند. راستش ما ترجیح میدهیم با آنارشیستها و شبه آنارشیستهای سر و کار داشته باشیم که رُک و راست منکر هر نوع خصلت سوسیالیستی برای انقلاب اکبر میشوند. و این امریست طبیعی از جانب گمانیکه مبارزه سیاسی را از یاد میبرند و یا به آن کم بها میدهند و مخالف ضرورت یک دولت پرولتری / ضرورت دیکتاتوری و حزبی که باید آنرا رهبری کند / هستند. اینها حداقل نظرات منجمعی دارند. ما در مخالفت با نظرات هر دو گروه / نشان داده ایم که انقلاب همانند ضد انقلاب و بیروزی همانند شکست / همگی مؤید مارکسیسم هستند / مارکسیسمیکه تنها پایه ممکن برای احیاء جنبش طبقه است. ما علیه همه طرفداران دمکراسی / از هر دو درس گرفته ایم - تنها " تضمین " - موفقیت چه در تهاجم و چه در مقاومت دفاعی در استحکام و استواری تئوریک / سیاسی / تاکتیکی و سازمانی یک حزب قرار دارد.

با یان نعیه و تنظیم جزوه :

۱۹۷۶

با یان ترجمه :

نوریه ۱۹۸۲

توضیحات

۱ - در حقیقت در آن دوران که قزوینگی این مسئله را مطرح نموده هنوز بسیاری از انقلابیها را - دمکراتیک و ملی - میتوانست تحت رهبری افکار غیر پرولتری انجام بدهد (برای نمونه در روسیه آسیای شرقی و آفریقای) / اما امروزه دیگر در هیچ ایوان جدیدی که انقلاب در حقیقت از چین است - در واقع واقعیت در کراتیک پرولتری نیز در این عصر از انقلابات پرولتری بهر دلیل - محمول شده است / زیرا خود، پرولتری و پرولتری بوسی دیگر از نظر تاریخی قادر به برآوردن هیچیک از خواستههای تودههای تحت تسلط نمیشوند - س ۵

۲ - ضرورت بکاربرد ترور در راه حفظ دیکتاتوری پرولتاریا ادامه راه مارکس / انگلی و لنین میباشد - لنین نیز بر علیه کاتورتسکی مرتد با استناد به مارکس و انگلی بر این مسئله محکم گذارد - آنچنانکه مارکس و انگلی میگفتند:

مارکس: ... " اگر کارگران دیکتاتوری انقلابی خود را جایگزین دیکتاتوری پرولتری میل نمایند ... تا مقاومت پرولتری را در هم شکستند ... بدولت دیکتاتوری و گرفته شده میدهند " ...

انگلی: ... " حزب پرولتری " (در انقلاب) بالپرولتاریا ناچار است سیادت خود را از طریق رعب و ترس که سلاح وی در دلهای مرتجعین ایجاد میکند / حفظ نماید - س ۶

KAPD - ۳ - حزب کمونیست کارگری آلمان / جنبش پرولتری بیجاری کودکان " - لنین / پرولتری این جریان در دوران جنگ جهانی اول شیوه بنای بودی کثافتدن انقلابیون لیبرال را در پیش گرفته بودند - بعد از ۱۹۳۰ با گسترش پلیمیک بر علیه انقلابیونان کمونیست (در آلمان مارکسیست انقلابی بوده است) / خواهان است و من دادن پلیمیزم به راه چاکرینوسم پرولتری بودند - اینان را تر ضد مارکسیستی خود مطرح میکردند: " انقلاب نه ناشی از شرایط اقتصادی جامعه بلکه ناشی از سطح آگاهی توده بناست " / بدینسان حزب طبقه را تا سطح تودهها پائین میا بردند - س ۱۱

نشریات حزب کمونیستی ایران

مجلات شورشی:

Programme Communiste به زبان فرانسه
Communist Program به زبان انگلیسی
El Programa Comunista به زبان اسپانیولی
Kommunistisches Programm به زبان آلمانی
Kommunistikō Programmh به زبان یونانی
Al-Bournamadj Al-Chouyouli به زبان عربی

نشریات کنوری:

Il Programma Comunista ایتالیا
Le Proletaire فرانسه
El Comunista اسپانیا
Proletarier آلمان
El-Oumami الجزایر

طبیعه ها:

Le Proletaire (Suisse) بلژیک سوئیس
Le Proletaire - De Proletarier هلند

بولتن:

El Proletario آمریکا لاتین
Proletario برزیل
Internasyonalist proleter ترکیه
El-Chouyouli مراکش - تونس - الجزایر

اگر مطالب نشریات ما را قابل بحث می دانید، اگر مایلید درباره مسائل انقلاب ایران و جهان با ما مباحثه و تبادل نظر کنید، و بطور کلی برای هر نوع مکاتبه، با آدرس زیر تماس بگیرید:

CORRESPONDANCE:

EDITIONS PROGRAMME
20, RUE JEAN BOUTON
75012 PARIS

EDITION PROGRAMM
POSTFACH 108
2000 HAMBURG 6

IL PROGRAMMA COMUNISTA
CASELLA POSTALE 962
MILANO

le prolétaire

«il programma comunista»

**Révolution
et
contre-révolution
en Russie**

**«Rivoluzione e
contro-rivoluzione
in Russia»**

**«partito
comunista internazionale»
parti communiste international**